



دیزاین؛ زشتی، زیبایی و اخلاق

سخنرانی تورج صابری‌وند

دیزاینر

نشست نخست دیزاین‌شناسی

بهمن‌ماه ۱۳۹۶ تهران

ماجرای دیزاین ماجرای عصیان انسان در برابر طبیعت؛ ماجرای دیزاین ماجرای طغیان انسان در برابر چیزی که طبیعت برای او قرار داده بود؛ ماجرای دیزاین ماجرای سرکشی انسان در برابر شرایط زندگی خودش.

انسان از همان زمانی که شروع کرد به نپذیرفتن اینکه در برابر حیوانات تنومندتر و قوی‌هیکل‌تر از خودش نمی‌تواند موجود ضعیفی باشد و این را نه به‌عنوان چیزی که طبیعت برایش تقدیر کرده بود؛ بلکه به‌عنوان یک مشکل دید (مشکلی که باید حلش می‌کرد) و این طغیان را شروع کرد. فکر کردن به اینکه این یک مشکل است و من انسان باید این مشکل را حل بکنم. وقتی مشکل را تشخیص داد و تعریفش کرد؛ شروع به پیدا کردن راه‌حل برای این کرد و شروع به خلق چیزهایی کرد که پیش از این در طبیعت نبود. سنگ‌های بزرگ را به سنگ‌های کوچک زد و از آنها ابزار جدیدی ساخت. این اولین دست‌سازهای بشر بود به‌عنوان چیزهایی که در طبیعت نبود و انسان برای خودش درست کرد تا از پس مشکلات خودش بربیاید. این



فرآیند، فرآیند دیزاین است و اگر بخواهیم بگوییم که دیزاین از چه زمانی شروع شد به این تعبیر می‌توانیم بگوییم از ۳ میلیون سال پیش شروع شد و انسان چیزهایی را که برای حل کردن مشکلات خودش داشت خلق کرد و خودش خودش خلق کرد براساس چیزهایی که دور و برش بود و براساس امکاناتی آن روزها می‌توانست داشته باشد اینها را خلق کرد و این ساختن‌ها و این حل کردن مشکلاتش را ادامه داد و ادامه داد و تعداد این ابزارها را انقدر زیاد کرد تا از طبیعت خارج شد. الان محیطی که انسان برای خودش در پیرامون خودش درست کرده یک طبیعت جدیدی است. طبیعی که به آن طبیعتی که در زمین پیش از فکر کردن انسان و پیش از ساختن انسان وجود داشت، الان هیچ ربطی به آن طبیعت ندارد و انسان طبیعت خودش را خودش خلق کرد.

به این معنا؛ دیزاینی که انسان سه میلیون سال پیش انجام می‌داد با دیزاینی که انسان امروز در قرن ۲۱ دارد انجام می‌دهد تفاوت ماهوی ندارد. دیزاین یک فرآیند است، انسان با مشکلاتش مواجه می‌شود، آنها را تشخیص می‌دهد، آنها را قابل حل فرض می‌کند و شروع به حل کردن آنها می‌کند و برایش راه حل پیدا می‌کند. زمانی که راه حل‌ها را پیدا می‌کند ما می‌توانیم بسنجیم که آیا مشکل را حل کرده یا حل نکرده! اتفاقی که در قرن ۲۱ می‌افتد هم همین اتفاق است. شاملو یک شعری دارد که این فرآیند را کاملا توضیح می‌دهد.

پس پای‌ها استوارتر بر زمین بداشت

تیره پشت راست کرد

گردن به غرور برافراشت

و فریاد برداشت

اینک من آدمی پادشاه زمین

پس پشته‌ها و خاک به اطاعت آدمی گردن نهادند

و کوه به اطاعت آدمی گردن نهاد

و دریاها و رود به اطاعت آدمی گردن نهادند

همچنانکه بیشه‌ها و باد

و آتش آدمی را بنده شد

و از جانداران هر چه بود آدمی را بنده شدند در آب و به خاک بر آسمان هر چه بودند و به هر کجا



و مُلک جهان او را شد
و پادشاهی آب و خاک او را مسلم شد
و جهان به زیر نگین او شد به تمامی
و زمان در پنجه‌ی قدرت او قرار گرفت

انسان بعداً چنان گستاخ شد که خدای خودش را هم درست کرد و به قول شاملو به او سجده کرد به خاطر اینکه خودش او را ساخته.

انسان ۳ میلیون سال پیش زمانی که برای حل کردن مشکلات خودش ابزارهای سنگی را می‌ساخت و در آن تسلط پیدا می‌کرد و او را بهبود می‌داد؛ داشت با مشکلات خودش مواجه می‌شد و آنها را حل می‌کرد. انسان قرن ۲۱ی هم کم‌وبیش همین کارها را دارد می‌کند. انسان سال‌های بعد یا قرن‌های بعد برای اینکه بتواند آب را با خودش اینوآنور ببرد، چیزی به اسم لیوان درست می‌کند و دقیقاً دارد همین کار را می‌کند و درواقع مشکل همراه داشتن آب را با ساده‌ترین ابزاری که می‌تواند بسازد برای خودش حل می‌کند. با از این سوی رود می‌خواهد به آن سوی رود برود، پل می‌سازد. هیچ کدام از اینها در طبیعت نبود و انسان اینها را خلق کرد و این خلق کردن‌ها و ساختن‌ها آغاز خروج انسان از طبیعت به طبیعت خودش بود. به طبیعت خودش ساخته‌ای که ما امروز به آن «شهر» می‌گوییم و این شهر کاملاً بیگانه است و منطق آن با طبیعت کاملاً بیگانه است.

دیزاین؛ نقیض طبیعت

به این معنا می‌توانیم بگوییم که شهر یا دیزاین نقیض طبیعت است؛ یعنی اگر بخواهیم در برابر طبیعت نقیض آن را بگذاریم می‌شود «دیزان» و در برابر دیزاین اگر بخواهیم نقیضی بگذاریم می‌شود «طبیعت». ما امروز در طبیعتی زندگی می‌کنیم که ذره‌به‌ذره، جزء‌به‌جزء و تمام اجزایش دیزاین شده و یک انسانی پیش از اینکه آن شیء به وجود بیاید به آن فکر کرده و خودش ساخته است. شهرها امروز موزه‌های دیزاین هستند و به نظر من این واقعا حیرت‌انگیز است که ما شهری را ساختیم و به آن عادت کردیم و به هیچ چیز آن خیلی توجهی نداریم و متوجه نیستیم که در چه فضایی داریم زندگی می‌کنیم. ما زمانی که در طبیعت هستیم، طبیعت خودش براساس قوانین خودش و براساس هزار و یک حادثه و اتفاقی که پیش آمده ساخته شده است. قبل از اینکه یک اتفاقی بیفتد و آبخاری ساخته شده باشد، طبیعت به این فکر



نکرده بود که من در اینجا و در این نقطه یک منظره و جذابیتی می‌خواهم بسازم که به زمین یک اختلاف سطحی شدیدی می‌دهم و یک آبی را از یک طرفی روانه می‌کنم که وقتی آب به این نقطه رسید سقوط بکند و آبشار درست بکند. براساس هزار و یک دلیل این اتفاق افتاد. یا زمانی که ما در طبیعت با یک درختی مواجه هستیم و می‌بینیم، کسی تصمیم نگرفته بود که این درخت دقیقا در این نقطه کاشته بشود و یا به‌وجود بیاید. اما ما وقتی در شهر یک درختی را می‌بینیم، اگرچه عنصر طبیعی به‌نظر می‌رسد ولی یک آدمی تصمیم گرفته که من این درخت را به این دلیل و این نوع از درخت را دقیقا در این نقطه می‌خواهم بکارم. این فرق طبیعت و دیزاین است.

در اینجا می‌شود یک سوالی را طرح کرد که آیا هر چیزی که انسان ساخته (تمام دست‌سازهای بشر) دیزاین هستند؟ یعنی هر چیزی که در شهر می‌بینیم یا ساخته‌های انسان است، دیزاین شدند؟ برای اینکه بشود به این سوال پاسخ داد باید مروری کنیم بر اینکه ما وقتی در مورد دیزاین داریم صحبت می‌کنیم دقیقا در مورد چه چیزی داریم صحبت می‌کنیم. دیزاین یک فرآیند است. فرآیندی است که می‌توانیم بپذیریم که در زمانه‌ی ما دیزاینرها اتفاق نظر دارند به شکل کلی در مورد اینکه دیزاین سه تا مرحله‌ی اصلی دارد؛ قدم اول دیزاین و یا قدم اول فرآیند دیزاین همدلی یا empathy است. شما با یک آدمی همدلی می‌کنید، مشکلات آن را می‌فهمید، زندگی او را می‌بینید، بستری که این آدم در آنجا زندگی می‌کند چه به لحاظ فرهنگی و چه به لحاظ سبک‌های زندگی را می‌بینید و می‌فهمید و باهش هم‌ذات‌پنداری می‌کنید و وقتی مشکلات او را فهمیدید شروع به فکر کردن و راه‌حل پیدا کردن می‌کنید. این ایده‌پردازی کردن یا فکری کردن دومین step دیزاین است. بعد از این مرحله، شما به‌عنوان دیزاینر شروع می‌کنید به ساختن و پیاده کردن یکی از آن فکریهایی که فکر می‌کردید که می‌تواند آن مشکل را حل کند. وقتی این را ساختید، یک نمونه‌ی اولیه از این ساختید می‌روید آن را می‌سنجید و همان آدمی را که اول باهش همدلی کرده بودید و مشکل او را تشخیص داده بودید، از آن آدم می‌خواهید که از این استفاده کند تا ببینیم آیا می‌تواند آن مشکلش را حل بکند یا نه. و بعد این فرآیند را بهبود می‌دهید.

بنابراین وقتی داریم در مورد دیزاین صحبت می‌کنیم در مورد یک فرآیند صحبت می‌کنیم. یک صندلی، دیزاین نیست بلکه نتیجه‌ی فرآیند صندلی است. یک نشان خودش دیزاین نیست بلکه نتیجه‌ی فرآیند دیزاین است و ما می‌توانیم بسنجیم که آیا این دیزاین یک دیزاین موفق است یا نه. چطور می‌توانیم بسنجیم که این میز یا این صندلی موفق است؟ از اینجا که ببینیم که آن مشکل اولیه را حل کرده یا



نکرده. اگر به یک چیز جالب و به یک چیز خلاقانه‌ای رسید ولی مشکل را حل نکرده، پس بنابراین دیزاین موفق نیست اگرچه چیز خلاق، جدید و جالبی می‌تواند باشد. به هر حال دیزاین نیست.

دیزاین؛ امری اخلاقی

زمانی که داریم چیزی را دیزاین می‌کنیم به این معنا، داریم یک کار اخلاقی می‌کنیم. فرآیند دیزاین با شناخت مشکلات یک دیگری شروع می‌شود، با شناخت دردهای آن و با شناخت رنج‌های آن. در دیزاین ما هیچ وقت از قدم اول نیت نمی‌کنیم که می‌خواهیم یک چیز خلاقانه‌ای بسازیم، به هیچ وجه. ما در دیزاین تلاش می‌کنیم که یک چیزی بسازیم که مشکل یک نفر دیگری را حل کرده باشد. و این می‌شود دیزاین. می‌خواهد خلاقانه باشد یا نباشد؛ می‌خواهد زیبا باشد یا نباشد.

گفته‌ای از جناب آقای ملکیان هست که برای کسانی که پای حرف‌های ایشان و پای کلاس‌های ایشان نشسته‌اند کاملاً شناخته‌شده و آشنا است. من نه دل‌نگران سنت هستم نه دل‌نگران تجدد؛ نه دل‌نگران تمدن نه دل‌نگران فرهنگ و نه دل‌نگران هیچ امر انتزاعی دیگری از این دست. من تنها دل‌نگران انسان‌های گوشت‌و‌خون‌داری هستم که می‌آیند رنج می‌برند و می‌روند. دیزاین با این قسمت «رنج می‌برد» فقط کار دارد. در واقع دومین پیشنهادی که آقای ملکیان بعد از این جمله‌ها گفتند ... ایشان سه تا پیشنهاد دارند؛ یکی اینکه حقیقت را درست بشناسیم و دومی اینکه آن درد و رنج‌ها را کم بکنیم و سومی این است که هرچه بیشتر نیکی بکند و نیکی‌ها را بیشتر بکند. در واقع دیزاین این دومین قدمش را دارد انجام می‌دهد. تلاش می‌کند که درد و رنج‌های آدم‌ها را کمتر بکند. دیزاین هم به‌خاطر همین به‌وجود آمده و هنوز هم همین کار را دارد می‌کند. ممکن است تغییر شکل دارد می‌دهد، ممکن است آدم‌های مختلفی روی دیزاین مدل دیگری فکر می‌کنند و با زیبایی‌شناسی‌های مختلفی فکر می‌کنند ولی در نهایت قرار است این کار با بکنند. به این معناست که می‌توانیم بگوییم که دیزاین امر اخلاقی در نهاد خودش.

اما دیزاین در واقع یک رویکردی دارد که آن را اخلاقی‌تر هم می‌کند. وقتی یک دیزاینر می‌خواهد یک لیوانی را درست بکند یا می‌خواهد خط‌کشی عابرپیاده بسازد؛ خط‌کشی عابرپیاده چیست؟ مشکل در امنیت رد شدن از خیابان را برای آدم‌ها فراهم می‌کند. دقیقاً زمانی که تعداد خودروها در شهرها زیاد شد، آقای ویلیام آم یک سری قوانینی را تعریف کرد که امنیت آدم را در خیابان‌ها بیشتر بکند. حالا اینکه



اساساً این ایده‌ی خوبی بود که ماشین‌ها در این حجم و در این سطح وارد خیابان‌ها بشود یک مساله‌ی دیگری است؛ ولی چیزی که آقای ویلیام تعریف کرد این است که الان ماشین‌ها وجود دارند و الان شهرها وجود دارند و آدم‌ها از این خیابان‌ها دارند رد می‌شوند. بنابراین من چطوری می‌توانم امنیتی را بیشتر بکنم؟ یک سری قوانین گذاشت منجمله خط‌کشی عابرپیاده که هم ماشین‌ها موظف باشد آنجا رعایت بکنند و هم عابرین پیاده.

دیزاین وقتی که می‌خواهد مشکلی را حل بکند هیچ وقت از ایمان آدم سوال نمی‌پرسد، هیچ وقت از باورهای او سوال نمی‌پرسد. من نه در تئوری‌های دیزاین چنین چیزی دیدم و نه در کارهای دیزاینرهای مختلف جهان دیدم که مثلاً می‌خواهد لیوانی را دیزاین بکند و یک صندلی‌ای را دیزاین بکند؛ مساله‌اش و صورت‌مساله‌اش این باشد که آیا دین آن آدمی که روی این صندلی می‌نشیند چیست؟ دیندار است یا دیندار نیست؟ آدم فاسدی است یا آدم سالمی است؟ سفیدپوست است یا سیاه‌پوست؟ نه اینکه تصمیم گرفته به آن فکر نکندها، حقیقتش را بخواهید اساساً هیچ وقت مساله‌اش نبوده. اون می‌خواست یک صندلی‌ای را درست کند که آدم‌ها روی آن با ارتفاع بنشینند. و اگر سوالی در مورد آن آدم‌ها پرسیده در مورد این پرسیده که قدش چقدر است، سنش چقدر است، آیا این صندلی برای یک بچه‌ای که می‌خواهد در یک کلاس درس بنشیند است یا برای پیرمردی که می‌خواهد در خانه بنشیند و تلویزیون تماشا کند است یا آدم‌هایی هستند که در محیط کار می‌خواهند بنشینند کار کنند است یا می‌خواهد بنشینند مذاکره بکنند. ولی هیچ وقت نپرسیده که این صندلی برای آدم‌های مُلحد است یا برای آدم‌های سکولار است یا برای آدم‌های دیندار است. این هیچ وقت مساله‌اش نبوده و به هیچ وجه. بنابراین وقتی آن دیگری را دارد تعریف می‌کند با آدم گوشت و پوست و استخوان‌داری مواجه است که می‌خواهد رنج‌های او را کم بکند.

سوال دیگری از دیزاین؛

آیا همه‌ی ساخته‌های بشر دیزاین هستند؟ و آیا ما می‌توانیم آثار هنری را هم فرض بکنیم که اینها هم دیزاین هستند؟ چون به هر حال ساخته‌ی دست بشر هستند دیگر و قبل از اینکه به وجود بیاید براساس آثار هنری عموماً براساس حادثه نیستند. یک انسانی یک تصمیمی گرفته که یک اثر هنری را خلق بکند. اگر این تعریف را مرور بکنیم که دیزاین یک فرآیند برای حل کردن مشکلات انسان‌های دیگر است، به این معنا می‌توانیم بگوییم هنر، دیزاینی نیست. من یک مدتی تلاش می‌کردم توضیح بدهم که چرا دیزاین



هنر نیست، ولی فکر می‌کنم که سوال درست این است که چرا هنر، دیزاین نیست! بنابراین هنر اساسا به دنبال حل کردن مشکلات انسان‌های دیگر نیست. من می‌دانم که هنر را به این راحتی نمی‌شود تعریف کرد و کسی هم نتوانسته تعریف کند. هیچ فیلسوفی نتوانسته تعریفی بکند که هم شامل همه‌ی آثار هنری باشد و من هم اصلا و ابدا چنین قصد و نیتی ندارم. اما برای اینکه بحث را برای خودم ساده‌تر بکنم می‌توانم سه نوع از انواع هنر را بشمارم و اینها را یکی یکی توضیح بدهم.

ما با یک هنری مواجه هستیم که هنری است که content یا پیام (شاید «پیام» کلمه‌ی درست‌تری است) یا یک بیانیه‌ای دارد و وظیفه هنر و هنرمند در این قسم از هنر این است که بیاید توضیح بدهد که درواقع آن پیام را با فرم‌هایی کدگذاری می‌کند و انتظار دارد مخاطب اینها را کدگشایی بکند تا به آن پیام دست پیدا بکند. حالا آن پیام یا واقعا پیام خودش (هنرمند) به جامعه، هستی یا به مخاطبانش است یا یکی بهش پول داده که این پیام را منتقل بکند. در ماهیت و در این پیام این فرآیند خیلی اتفاق خاصی نمی‌افتد؛ یعنی جفتشان یک پیامی دارند که هنرمند این را کدگذاری می‌کند و منتظر است که یک نفر دیگر این را کدگشایی بکند. بنابراین اتفاقی که اینجا می‌افتد فقط یک پیامی صادر می‌شود؛ اگر فرض کنیم که پیام صادر می‌شود. چون این فرآیند زمانی که هنر کمی پیچیده‌تر می‌شود این فرآیند کدگذاری و کدگشایی بعضی وقت‌ها دیگر تقریبا غیرممکن است که آن کدها درست کدگذاری و کدگشایی بشوند. خوب بعدش هم صحبت‌هایی داریم که اصلا نیازی هم نیست که حالا دقیقا مطمئن بشویم که کدگذاری و کدگشایی درست انجام شده است. هر کسی هر چیزی از اثر هنری فهمید همان درست است. ولی به هر حال فرآیند یک چنین فرآیندی است و زمانی که آن هنر و آن کدگذاری و کدگشایی سخت و پیچیده می‌شود تقریبا دیگر هیچ دسترسی‌ای به آن پیام اصلی درواقع وجود ندارد. که من اصلا نمی‌فهمم که برای چه یک چنین کاری را باید بکنیم وقتی یک پیامی را می‌شود ساده‌تر گفت چرا باید کدگذاری بکنیم که کدگشایی بکنیم! یک زمانی ممکن است یک نامه‌ای را می‌خواهیم بفرستیم که کسی از قوانین این کدگذاری و کدگشایی نباید مطلع باشد و کسی دسترسی پیدا نکند. اما اگر هم این کار را به این دلیل انجام می‌دهیم که پادشاهان نفهمند، خوب آنها هم خنگ نیستند آنها هم اتفاقا می‌فهمند و این نشانه‌ها را هم به سادگی می‌فهمند و سریع سانسور می‌کنند و شما این فرآیند را احتمالا هم درست نمی‌توانید انجام بدهید. یا انقدر پیچیده‌ترش می‌کنید که دیگر هیچ کسی نمی‌فهمد و اگر کسی چیزی نمی‌فهمد پس حتما آن پیام اصلا منتقل نشده است. به هر حال این یک نوعی از هنر است.



یک نوع هنر دیگری که ما با آن مواجه هستیم که هنر self-expression یا بیان شخصی است. هنرمند از بابت احساسات و هیجانات و دردها و شورهایی که در درون خودش احساس می‌کند تنگ می‌شود و می‌خواهد یک راه برون‌رفتی را برای آن عاطفه و آن احساس و هیجان پیدا بکند. شروع به شعر گفتن می‌کند یا شروع به کشیدن یک تابلوی نقاشی می‌کند یا یک اثر موسیقایی را خلق کردن در شکل‌های کلاسیک و در شکل‌های مدرن خودش و بی‌نهایت فرم‌های عجیب و جدیدی که ما می‌بینیم و به هر حال هنرمند کار خودش را دارد انجام می‌دهد. اتفاقی که اینجا می‌افتد لزوماً هیچ پیامی منتقل نمی‌شود. عین این است که به قول شاملو «من فریاد می‌زنم و راحت می‌شوم» این هنر self-expression دقیقاً همان فریاد است؛ یعنی نه چیزی را کدگذاری کرده و نه پیام مشخصی را می‌خواهد به مخاطبان خودش صادر بکند و فریاد است و کاملاً جنس آن از لحاظ ۲۳:۴۳ هم فریاد است، یک فرمی است و وقتی اتفاق می‌افتد آن هنرمند حالش بهتر می‌شود. از آن هیجان، از آن عشق، از آن درد یا از آن صحنه‌ی غیرانسانی و هر چیزی که دیده بود راحت‌تر می‌شود. و اینجا فرآیند هنر اتفاق می‌افتد. این اثر هنری است حالا می‌خواهد مخاطبی در کار باشد یا در کار نباشد. می‌خواهد مخاطبی ببیند یا نبیند؛ بفهمد یا نفهمد. او کارش را انجام داده و فریادش را زده است.

یک هنر دیگر مرسوم می‌راهم ما با آن مواجه هستیم که من واقعا نمی‌دانم چرا اسم را هنر گذاشتند چون بیشتر شبیه تکنیک است و بیشتر شبیه فن است. اینکه من نستعلیق را دقیقاً همان جور می‌کنم که استاد من برای من سرمشق کرده عیناً همان را بنویسم و معیار قضاوت روی این هنرها این است که شما عیناً همان «ن» را بنویسید که استاد نوشته. اینجا نه شما فریاد می‌زنید و راحت می‌شوید و نه لزوماً پیامی را کدگذاری کردید که مخاطب باید آن را کدگشایی کند. یا در موسیقی هم ما این ماجرا را داریم که شما اگر نوازنده‌ی تار هستید هیچ کدام از آن دو تا کار اول را نمی‌کنید. دقیقاً آن کاری را انجام می‌دهید که چند سال پیش استاد انجام داده و یا امروز از شما خواسته که این کار را انجام بدهید. البته که هنرهای مختلف دیگری هم وجود دارد. اما در هر کدام از اینها ما وقتی نگاه می‌کنیم جنس و فرآیند آن هیچ ربطی به آن جنس و فرآیندی که در مورد دیزاین تعریف کردیم اصلاً و ابداً ندارد. دیزاین فرآیندش از اینجا شروع می‌شود که شما یک مشکل را تشخیص می‌دهید و در آن فرآیند می‌روید آن را حل می‌کنید. مشکل، مشکل، چه کسی است؟ مشکل یک آدم دیگر است که شما حالا یا از نزدیک او را می‌شناسید یا نمی‌شناسید. ولی قرار است بروید او را بشناسید و مشکلات او را حل کنید. ولی هنر هیچ وقت مساله‌اش این نیست که آدم‌های دیگری مشکلی دارند و من می‌خواهم بروم آن مشکل را حل کنم. ممکن است اثر



هنری از یک مشکلی شروع بشود یعنی هنرمند در یک جامعه یک مشکلی را می‌بیند و دلش به درد می‌آید یا خوشحال و هیجان‌زده می‌شود و شروع به خلق کردن یک اثر هنری می‌کند؛ یعنی نقطه‌ی شروعش می‌تواند از مشکلات اجتماعی یک سری آدم مشخصی باشد. ولی به هیچ وجه درصدد حل کردن آن مشکل نیست؛ یعنی ما هیچ نمی‌توانیم بسنجیم که قبل از این اثر هنری این مشکل در زندگی آدم‌ها وجود داشت و بعد از این اثر هنری دیگر وجود ندارد. بنابراین هنر دیزاینی نیست بلکه یکی از ساخته‌های بشر است ولی دیزاین نیست.

یک مثال دیگری هم می‌شود زد و آن این است که من یک انسان دیگری که می‌خواهم آبی را همراه خودم به جایی ببرم. یک دیزاینر دیگری می‌تواند بیاید این مشکل من را حل بکند، اما اگر من دچار احساسات عاشقانه شدم یک نقاش دیگری نمی‌تواند برای اینکه حال من بهتر بشود و برای اینکه من احساس خوشی داشته باشم او یک نقاشی‌ای بکشد. من حتما باید برای خودم نقاشی بکشم. یعنی هنرمند برای دیگری تقریبا هیچ کاری نمی‌تواند بکند و اگر یک دیزاینر مشکل خودش را حل کرد خودش به مثابه یک دیگری است که مشکلات اون دیگری که خودش باشد را تشخیص داده و رفته و آنها را حل کرده است.

ادعای هنر

باید این توضیح را هم داد که هنر اساسا هیچ وقت ادعا نکرده که من می‌خواهم مشکلات بشری را حل بکنم. دیزاین ادعا می‌کند که من مشکلات بشری را می‌خواهم حل بکنم و شاید بتوانیم بسنجیم و بگوییم که یک جایی موفق بوده و یک جایی موفق نبوده و یا یک جای دیگری کمتر موفق بوده؛ ولی به شکل کلی این ادعا دارد که من می‌خواهم این کار را بکنم. و چه نوع مشکلات بشر را حل بکنم؟ اتفاقا مشکلات زندگی روزمره‌ی آن را می‌خواهد حل بکند. دیزاین برخلاف هنر به دنبال تغییر بنیادین جهان نیست. آن چیزی که کامو در خطابه‌ی نوبلش ادعا می‌کند و می‌گوید که هنر از نظر من تغییر بنیادین جهان است. ما البته می‌توانیم بسنجیم که آیا هنر توانسته تغییر بنیادینی در جهان بدهد یا نه. که البته تغییر بنیادینی در جهان نمی‌بینیم که حالا تحقیق بکنیم ببینیم که هنر منجر به این تغییر بنیادین شده یا غیرهنر بوده. ولی به هر حال ادعای هنر هیچ وقت این نبوده که مشکلات عادی روزمره‌ی آدم‌های گوشت، پوست و استخوان‌دار را می‌خواهد حل بکند یا تغییرات بنیادین در جهان بدهد.

مساله‌ی دیگری که می‌شود آن را طرح کرد و به آن پاسخ داد و یا به پاسخ آن فکر کرد این است که پس



نسبت زیبایی و دیزاین چیست. ما که ادعا می‌کنیم که دیزاین هیچ ربطی به هنر ندارد، پس این زیبایی را چه کار باید بکنیم؟ آیا می‌شود از آثار هنری برای زیبایی دیزاین الهام گرفت یا نه؟! زیبایی هم جزو بحث‌هایی است که به این سادگی‌ها نمی‌شود به آن پرداخت و پاسخی را داد. اما چیزی که می‌شود در این حوزه پرداخت و به آن پاسخ داد این است که آیا اساساً دغدغه‌ی هنر زیبایی است و آیا هنرمند همیشه به دنبال خلق زیبایی است؟ ما این گزاره را من فکر می‌کنم که به شکل عام نمی‌توانیم بگوییم که هر اثر هنری به دنبال خلق زیبایی است. حتماً که در طول تاریخ هنرهای را داریم که هدفشان خلق زیبایی بوده است، اما به شکل عام نمی‌توانیم دلالت بدهیم به همه‌ی آثار هنری تمام طول تاریخ و بگوییم که همه‌ی اینها به دنبال خلق زیبایی بودند. خصوصاً در قرن ۲۱ که تقریباً این هنر اصلاً دیگر وجود خارجی ندارد. یعنی آیا پیکاسو به دنبال خلق زیبایی بود؟ مارسل دوشان دنبال خلق زیبایی بود؟ کاسه‌ی توالتی که مارسل دوشان به عنوان اثر زیبایی معرفی کرد، آیا ربطی به زیبایی دارد؟ یا ادعایی مبنی بر زیبا بودن دارد؟ مارسل دوشان هیچ وقت نگفت که از نظر من این زیباست پس این اثر هنری است. او اصلاً به زیبایی کاری نداشت. آی وی وی (Ai Weiwei)، یکی از هنرمندان چینی معترض امروز جلوی دوربین می‌ایستد و کوزه‌های باستانی چینی‌ها را جلوی دوربین از دستش رها می‌کند و می‌افتد می‌شکند! آیا او به دنبال خلق زیبایی است؟ یا آبراهاموویچ هنرمند performance artist بلغاری-آمریکایی در کارهایش اساساً به دنبال خلق زیبایی است؟ که اتفاقاً برعکسش را ما بیشتر می‌بینیم؛ یعنی آثار هنری امروز وجود دارند که هدفشان اساساً خلق و درست کردن زشتی است ولی خیلی کم سراغ داریم آثار هنری‌ای که به دنبال خلق زیبایی باشند.

حتی فرض بکنیم ما آثار هنری‌ای را امروز در دسترس خودمان داریم که اینها هم آثار زیبایی هستند و آدم‌ها می‌توانند اتفاق نظر داشته باشند که اینها آثار زیبایی هستند. آیا ما در دیزاین از این زیبایی می‌توانیم استفاده کنیم؟ من به عنوان دیزاینر نمی‌دانم راهش چطوری است و آیا اساساً می‌شود این کار را کرد یا نه. و اگر صادقانه بگویم پیش‌داوری‌ام این است که اصلاً نمی‌شود این کار را کرد. اگر فرض کنیم که مونا لیزا زیباست. آیا وقتی می‌خواهیم گوشی آیفون یا گوشی موبایل یا می‌خواهیم یک صندلی درست کنیم چه ایده و چه شکلی می‌توانیم آن زیبایی که در آن تابلوی نقاشی هست را بیآوریم در دیزاین کردن صندلی در ظاهر صندلی استفاده کنیم؟ یا باید چسب و قیچی بکنیم، آن کاری که البته ما در ایران خیلی این کار را می‌کنیم. مثلاً از کاشی‌کاری‌های مسجدهای چند قرن پیش عکس می‌گیریم و آنها را پشت



موبایل و روی لباس و اینها می‌چسبانیم. خب! این الهام گرفتن از آن نیست، فقط چسب و پیچی کردن آن زیبایی است. یعنی نمی‌توانیم بگوییم که از آن ایده گرفتیم یا اون برای زیباتر کردن دیزاینش کمک کرد.

مساله‌ی بعدی این است که آیا ما در دیزاین به زیبایی نیاز داریم یا نداریم! آیا چیزهایی که می‌خواهیم دیزاین بکنیم باید زیبا باشند یا اصلا اهمیتی ندارد که زیبا باشند؟! البته زیبایی یکی از ملاحظات دیزاین هست. من هم فکر می‌کنم که باید باشد. اگر نباشد چه اتفاقی می‌افتد؟ نتیجه‌ی دیزاین‌های ریز و درشت ما ایرانی‌ها شهری مثل شهر تهران یا مثل بقیه‌ی شهرهایمان می‌سازد. نتیجه‌ی توجه نکردن به زیبایی ولی دیزاین کردن همین می‌شود؛ یعنی ما ساختمانی را می‌بینیم که کارکرد ساختمان دارد، پله‌ای را می‌بینیم که کارکرد پله‌ای دارد، لیوانی را می‌بینیم که کارکرد نگهداری آب را دارد؛ ولی آیا زیبا هستند؟ به هیچ وجه. خب طبیعی است که در شهر درخت است و در همه‌ی شهرهای دیگر دنیا هم درخت می‌کارند و نورپردازی هم می‌کنند؛ ولی هیچ شهر زیبایی را نمی‌توانیم پیدا بکنیم که در یک لحظه آبی است (درخت‌های پارک‌وی تا تجریش) و بلافاصله سبز می‌شود و بلافاصله صورتی می‌شود و بعدا فسفری می‌شود. خب معلوم است که من در این شهر استرس و اضطراب می‌گیرم و حالم از این شهر به هم می‌خورد. طبیعی است که من این همه تابلوهایی که در سطح شهر تبلیغاتی/غیرتبلیغاتی و یا فرهنگی به اصطلاح خودشان که بیشتر فرهنگی نیست دیگر بلکه نصیحتی است؛ وقتی اینها را می‌بینم دقیقا زمانی که مسوولیت آن همین است؛ سازمان زیباسازی دقیقا کاری که می‌کند تابلوهای زشت زدن به شهر است. خب طبیعی است که وقتی در دیزاین به زیبایی توجه نکنیم با یک شهر فاجعه‌باری به لحاظ زیبایی مواجه می‌شویم و طبیعی است که رانندگی من این شکلی است چون ناخودآگاه انگار دارم از این شهر و از این خیابان و از این همه زشتی به یک چهاردیواری دیگری که فقط آنها را نبینم فرار می‌کنم. البته زمانی که ما دهه‌ها در یک چنین شهرهایی زندگی می‌کنیم سلیقه‌مان هم شبیه همان می‌شود چون در معرض آنها هستیم دیگر. بنابراین وقتی خانه‌های ایرانی‌ها را می‌بینیم واقعا زشت هستند. مبل‌های عجیب و غریب بدون اندکی زیبایی و اشیایی که در خانه‌ها (همین خانه‌هایی که ما در آن زندگی می‌کنیم) هستند بدون اندکی ربط می‌شود؛ واقعا زشت هستند. یعنی نه نظمی، نه فکری، نه حساب کتاب فرمی‌ای، نه رنگی ... این سایت‌های که آدم‌ها وسایل دست‌دوم خودشان را می‌گذارند بروید مبل‌ها را یک نگاهی بکنید که



ببینید که چه چیزهایی ساختند! واقعا بعضی‌هایشان از فرط زشتی خنده‌دار هستند. و نتیجه‌ی یک چنین دیزاین و سلیقه‌ای می‌شود زندگی ما و طبیعتا تاثیرش را روی رفتار، روان، برخورد و روی آداب زندگی ما هم می‌گذارد.

بنابراین قضاوت ما در اینجا چه می‌شود؟ ما می‌گوییم که شهر زشت است و فکر می‌کنیم که شهر در نهاد خودش زشت است و عکس‌هایی را از طبیعت می‌بینیم و چون این کج‌سلیقگی ما اثرش در طبیعت خیلی کم است فکر می‌کنیم که طبیعت زیبا است. من به‌نظرم طبیعت لزوما زیبا نیست و شهر لزوما زشت نیست؛ یعنی شهر به معنای مفهومی خودش چیز زشتی نیست بلکه این ما هستیم که آن را زشت ساختیم. و ما براساس یک سانتیمانتالیسم شتاب‌زده‌ای اطلاق می‌کنیم که طبیعت زیباست. اگر زیباست چطوری می‌توانیم توضیح بدهیم که هم دشت زیباست، هم کوه زیباست، هم دریا زیباست و هم کویر زیباست!

من فکر می‌کنم علت اینکه ما شهرها را اساسا چیز زشتی فرض می‌کنیم و طبیعت را چیز زیبایی می‌دانیم به خاطر این است که از دور می‌بینمش. ما طبیعت را از دور می‌بینیم و فقط یک عکس می‌بینیم. یا یک چند ساعتی در طبیعت می‌رویم و حداکثر چند روزی در طبیعت قدمی می‌زنیم، ذائقه‌ی بصری‌مان عوض می‌شود و از زشتی‌های شهر فاصله می‌گیریم و برمی‌گردیم. ما درواقع در شهرها چیزهای زشتی درست کردیم و وقتی به طبیعت می‌رویم از این زشتی‌ها فاصله می‌گیریم و چون آن استرس و آن آلودگی و آن حجم عظیم زشتی در طبیعت وجود ندارد؛ بنابراین می‌گوییم که بین چقدر زیباست! صدایی می‌آید و احساس می‌کنیم که این صدا خیلی صدای زیبایی است. ما به شکل سیستماتیکی آموزش دیدیم که طبیعت را زیبا ببینیم. ما فکر می‌کنیم که طبیعت ... چون ببینید! شاعرانی که ما داشتیم در محیط اطراف خودشان نگاه می‌کردند و دقت می‌کردند و تعمق می‌کردند و زیبایی‌های آنها را می‌دیدند و ما کلی جمله و شعر و اینها داریم که می‌گویند که طبیعت زیباست. ولی اساسا هیچ وقت ماها آن تعمق و آن تامل و آن دقت‌نظری را که آدم‌های قرن پنجم داشتند را الان نداریم و در زیبایی‌های محیط اطراف خودمان و شهرهای خودمان نمی‌بینیم. من نمی‌خواهم بگویم شهر همیشه زیبا است‌ها! این را فکر می‌کنم که کامل توضیح دادم. اما در همین شهرهای خودمان و خانه‌های خودمان و محیط اطراف خودمان چیزهایی هستند که با سلیقه‌ی امروز ما کاملا زیبا هستند. من فکر می‌کنم که فرم قائمه‌ی پله که پشت‌سر هم



تکرار می‌شود بی‌نهایت فرم زیبایی است. چرا فکر می‌کنیم که نردبان زیبا نیست، پله زیبا نیست؛ اما سرایشی کوه خیلی زیباست؟! اصلا دلیل این را نمی‌فهمم و اصلا نمی‌توانم توضیحش بدهم. وقتی هم تجربه‌اش می‌کنم برای من چیزی جز سختی ندارد. ولی وقتی که یک پله را بالا می‌روم کاملا آن آدمی را احساس می‌کنم که بهش فکر کرده و برای اینکه آدم از همان شیب ۴۵ درجه راحت بالا برود فرمی را درست کرده که آدم راحت بتواند بالا برود و برای اینکه خسته نشود یک پاگردی هم گذاشته است. به نظر من هم فرمش به لحاظ زیبایی زیباست و هم اتفاقی که می‌افتد و فرآیندی که در واقع به اینجا رسیده زیباست.

ما چرا فکر می‌کنیم که رودخانه زیباست، ولی اتوبان‌هایی که فرم‌شان شبیه همان رودخانه‌ها است زیبا نیست. ما چیزهایی را در طبیعت شهری خودمان داریم که در طبیعت نداریم. کنتراست سفید و مشکی کف خیابان‌ها؛ به هیچ وجه چنین چیزی در طبیعت وجود ندارد و این برای من انسان قرن ۲۱ وقتی بهش دقت می‌کنم بی‌نهایت زیباست. ما هیچ وقت خط صاف در طبیعت نداریم و خط‌های صاف بی‌نهایت زیبا هستند و اصلا چنین چیزی در طبیعت هم وجود ندارد. ما چرا فکر می‌کنیم که یک برکه زیباست ولی شیر آب زیبا نیست!

بنابراین من از این حرف‌ها می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که ما به طبیعت عادت نکردیم و چیز متفاوتی است در چشم‌های ما و فکر می‌کنیم که اون زیباست چون چیز جدیدی می‌بینیم. یک احساس خوبی را به ما منتقل می‌کند و یک چیز جدیدی می‌بینیم و به آن توجه می‌کنیم و به نظرم زیبا می‌آید. اما به شهر و تمام چیزهایی که در شهر وجود دارد عادت کردیم و آنها را اصلا نگاه نمی‌کنیم و حتی به‌خاطر همین این شکلی هم نگاه نمی‌کنیم که آیا این زیباست یا این زیبا نیست. من فکر می‌کنم ماها در ایران یا در کشورهای دیگر شهرهای زشتی ساخته شده اساسا نگاه نکردند و گرنه شهر زشت نیست. به جاهای دیگر و شهرهای دیگر تشریف ببرید و ببینید که شهر چقدر می‌تواند زیبا باشد و چقدر آرامش‌بخش است و چقدر شما لذت می‌برید. احتمالا نوع رانندگی‌تان هم فرق می‌کند.

ما در طبیعت چون بیشتر از آبشارها رودخانه داریم، به نظرم آبشار زیباتر و جالب‌تر است. و از بین تمام آبشارهایی که در طبیعت وجود دارد آنهایی که با بقیه‌ی آبشارها متفاوت هستند به‌نظر من زیباتر است. از نظر ما یک آبشار زیباتر از یک رود است یا تعداد کمتری ازشان وجود دارد و باز از نظر ما آبشار نیاگارا



از آبشارهایی که در لواسان است زیباتر است. چون ما شبیه آبشار نیاگارا را کمتر دیدیم و به‌نظرمان جالب تر است. این به‌نظر من شتاب‌زدگی ماست که در طبیعت همه چیز را زیبا می‌بینیم، آواز دُهل طبیعت را از دور می‌شنویم و دچار یک نزدیک‌بینی‌ای در شهر شدیم که اطراف خودمان را لزوماً با آن دقتی که باید نمی‌بینیم.

من اگر بخواهم حرف‌هایم را جمع‌بندی بکنم؛ این است که من تلاش کردم بگویم که دیزاین کاملاً یک اتفاق انسانی است و هیچ ربطی به طبیعت و هنر هم ندارد و اتفاق کاملاً اخلاقی است. تلاش کردم توضیح بدهم که در دیزاین حتماً باید زیبایی لحاظ بشود و اگر ما زیبایی را در دیزاین به‌عنوان یکی از ملاحظاتش نه تنها ملاحظه‌اش چون زیبایی تنها ملاحظه‌ی دیزاین نیست به هیچ وجه؛ اصلاً ملاحظه‌ی اولش هم نیست ولی طبیعتاً باید جزو ملاحظاتش باشد و این زیبایی را نه لزوماً در طبیعت می‌شود پیدا کرد و نه لزوماً در هنر.



Designology

دیزاین‌شناسی

دیزاین‌شناسی عنوان تازه تاسیسی است،
برای اندیشیدن و فهم معناهای نوظهور
دیزاین. دیزاین‌شناسی می‌کوشد به چیستی
دیزاین بپردازد و نسبت آن را با فرهنگ،
اخلاق، هنر فلسفه، سیاست و حوزه‌های
دیگر اندیشه و زندگی بررسی کند.

Designology.ir